

بچه هاي مومي

- ✍ Southern African Folktale
- ✍ Wiehan de Jager
- 💬 Marzieh Mohammadian Haghighi
- 💬 Persian
- 📊 Level 2

(imageless edition)



روزی روزگاری خانواده ای بودند که شاد زندگی
می کردند.

آنها هیچوقت با هم نجنگیدند. آنها درخانه و
زمین های کشاورزی به پدر و مادرشان کمک
کردند.

وَلَىٰ أَنهَإِ جَازِهِ يَ نَزْدِيكَ شِدَن بَه أَتَش رَا
نَدَاشَتَنَد.

آنها مجبور بودند که تمام کارهایشان را در طول
شب انجام دهند. چون بدنشان از جنس موم بود.

آما یکی از پسرها آرزو داشت که در زیر نور
آفتاب بیرون برود.

یک روز، دیگر نتوانست طاقت بیاورد.
برادرهایش به او هشدار دادند که بیرون نرود.

اما دیگر خیلی دیر شده بود! او در اثر آفتابِ
سوزان ذوب شد.

بچه های مومی خیلی ناراحت شدند که دیدند
برادرشان در جلوی چشمشان ذوب شد.

وَلِي بَچَه هَا يَك نَقْشَه كَشِيدَنْد. اَنهَا گُلُولَه ي ذُوب
شُدِه ي موم رَا بِه شَكْلِ يَك پَرْنِدِه دَر اَوَرْدَنْد.

آنها برادرشان را که به شکلِ پرنده درآمده بود را
بالای یک کوه بلند بردند.

وَقْتِیْ كِه آفتاب طلوع كُرد بَرادَرِشان هَمین طور
كِه آواز می خواند بِه دوردست ها پرواز كُرد.



Storybooks Canada

storybookscanada.ca

بچه هاي مومي

Written by: Southern African Folktale

Illustrated by: Wiehan de Jager

Translated by: Marzieh Mohammadian Haghighi

This story originates from the African Storybook (africanstorybook.org) and is brought to you by Storybooks Canada in an effort to provide children's stories in Canada's many languages.



This work is licensed under a Creative Commons
[Attribution 3.0 International License](http://creativecommons.org/licenses/by/3.0/).